

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۲) ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلَى

قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ (۳) وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهُمْ خُشُبٌ مُسْنَدَةٌ يَحْسِبُونَ كُلَّ

صِيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَتَى يُؤْفَكُونَ (۴) وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّاْ

رُؤُوسَهُمْ وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ (۵)﴾

این سوره که شرح حال نفاق و منافقان است، در مدینه نازل شد و اوضاع منافقان را با تحلیل معنای نفاق بیان کرد. این قضیه چون اختصاصی به هیچ عصر و مصری ندارد، با آن دو اصل قرآنی هماهنگ است: یکی کلی و دیگری همیشگی؛ یعنی قرآن کریم که کلی است و دائم است، همگانی و همیشگی است، برای اینکه در هر عصری، این غده بدخیم نفاق هست. فرمود اینها کسانی هستند که سوگندشان را سپر قرار دادند: ﴿فَصَدُّوا﴾، با «فاء» تفریع، بعد از سپرگیری یاد کردند. فرمود: ﴿اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا﴾، ظاهرش این است که این «صدّ عن سبیل الله» به منزله جنگ با نظام دینی است، اولاً؛ و جنگ سلاح می‌خواهد، ثانیاً؛ اینها خود را مسلح کردند به دروغ و ساختگی، ثالثاً؛ وارد میدان نبرد شدند، رابعاً. یعنی سپر گرفتند و به میدان جنگ آمدند. فرمود «صدّوا عن سبیل الله و اتخذوا ایمانهم جُنَّة» که دو امر باشد در کنار هم بدون ترتّب. فرمود اینها سپر به دست وارد میدان شدند:

﴿اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً﴾، معلوم می‌شود که قصد جنگ دارند و می‌دانند که طرف مقابل حمله می‌کند؛ لذا با سپر وارد شدند. ﴿فَصَدُّوا﴾؛ یعنی آمدند به میدان دین که جلوی دین را بگیرند. اگر می‌فرمود «اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً وَ صَدُّوا»، ترتیب استفاده نمی‌شد؛ اما با «فاء» تفریع که فرمود: ﴿فَصَدُّوا﴾، معلوم می‌شود که اوّل خود را مسلّح کردند به سلاح نفاق و کفر، بعد وارد مبارزه با دین شدند که ﴿يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ﴾^۱، با تبلیغشان و با عملشان علیه دین دارند کار می‌کنند، ﴿فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾. البته مستحضرید که هر گناهی که انسان به وسیله ابلیس جنّی یا شیاطین الانس انجام می‌دهد، تیری است که به هر حال به مؤمنین می‌زند. این بیانی که حضرت فرمود: «النَّظَرَةُ سَهْمٌ مِنْ سِهَامِ إِبْلِيسَ»^۲ اینها به عنوان تمثیل است نه تعیین؛ یعنی تنها نگاه به نامحرم تیر نیست، هر گناهی که به هر حال تیر است. «النَّظَرَةُ سَهْمٌ مِنْ سِهَامِ إِبْلِيسَ»، «الاختلاس سهم من سهام ابلیس»، «الغیبة سهم من سهام ابلیس» و سایر گناهان. حالا پس تیر به عنوان گناه است، برای مصونیت از تیر مقابل، سپر به دست آمدند و آن این است که ما نبودیم، ما قصدی نداشتیم، ما قصدمان خلاف نبود و اینها. پس اینها محارب هستند؛ منتها محاربه اینها مرموز است؛ لذا می‌فرماید مهم‌ترین دشمن‌ها همین‌ها هستند، برای اینکه اینها با لباس دین، با لباس نفاق سقیفه درست کردند، با لباس نفاق علیه پیغمبر تلاش و کوشش کردند. ﴿اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً﴾، معلوم می‌شود که قصد جنگ دارند. کسی که سپر به دست است یعنی چه؟ یعنی با تیر آمده حمله کند و از تیر طرف مقابل مصون بماند؛ لذا فرمود با این سلاح وارد صحنه شدند، شروع کردند به تیراندازی، تیراندازی آنها چیست؟ جلوی راه خدا را گرفتند، ﴿فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾. صدّ اینها گاهی تبلیغی است، گاهی ترویج باطل است و مانند آن.

۱. سوره مائده، آیه ۳۳.

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۸.

اینها گرچه ظاهراً حرف اسلام را می‌زنند، واقعاً کافر هستند. یک کافر تمام هستی را بین میلاد و مرگ می‌داند؛ یعنی انسان به دنیا می‌آید، کسی او را به دنیا نیاورد. می‌میرد، کسی از او سؤال نمی‌کند. تمام حدود جهان‌بینی او بین میلاد و مرگ است، ﴿إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا﴾.^۳ لذا تمام آنچه از معارف الهی سخن به میان می‌آورد، آن را جنون و سفه می‌داند. - معاذالله - پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را به جنون متهم می‌کند. ایمان را از سفاقت می‌داند. مؤمنین را سفهاء تلقی می‌کنند که ﴿أَتُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ﴾، کمک به جامعه را غرامت می‌دانند، غرامت می‌پندارند. جهاد «فی سبیل الله» را تهلکه می‌دانند، خودزنی می‌دانند. همه این حرف‌ها را قرآن کریم نقل کرده است. اینکه گفتند که ﴿وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا﴾،^۴ یعنی همین! اینکه گفتند: ﴿لَا تُنْفِقُوا عَلَى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُوا﴾،^۵ مسلمان‌ها را تحریم کنید تا دست از اسلام بردارند، یعنی همین! اینکه می‌گفتند که ما از جهاد خبر نداریم اینها که می‌رفتند جهاد می‌کنند، القای در تهلکه است، یعنی همین! آن وقت قرآن آمده حکمت یاد داد و به صورت قانون اساسی کلی گفت، بعد آن را تشریح کرد در سایه مثال‌ها. اینکه فرمود: ﴿يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾،^۵ چند روز قبل در بحث سوره مبارکه «جمعه» بیان شد، آن بیست آیه‌ای که در سوره مبارکه «اسراء» است حکمت نظری را مشخص کرد، حکمت عملی را مشخص کرد، آن چند آیه‌ای که در سوره مبارکه «لقمان» بود حکمت را مشخص کرد. الآن گذشته از آن مطالب دیگر، این قانون به عرض شما برسد که فرمود انسان باید بداند که هر کاری که می‌کند چه بد و چه خوب، بالاصالة درباه خودش می‌کند و بالتبع به غیر می‌رسد. هیچ ممکن نیست که انسان بتواند به غیر خیر برساند یا به غیر شر برساند. این حرف، حرف شنیدنی است فقط از وحی. ممکن نیست یعنی ممکن نیست! هیچ ممکن نیست که کسی به دیگری خیر برساند. هیچ ممکن نیست کسی به دیگری شر

۳. سوره مؤنون، آیه ۳۷.

۴. سوره توبه، آیه ۹۹.

۵. سوره بقره، آیه ۱۲۹.

برساند «الا بالعرض»، یعنی چه؟ یعنی هر کار خیری که انسان انجام می‌دهد، نود درصد یا ۹۵ درصد برای خودش است، سایه این کار خیر به دیگری می‌رسد؛ مثل اینکه کسی در خانه خودش یک درخت میوه‌ای غرس بکند، هر روز آبیاری بکند، منظره برای او، میوه برای او، سایه برای او، فضای سبز برای او، گاهی نسیمی می‌وزد بوی این درخت را، بوی میوه را به شامه رهگذر می‌رساند، همین! این شخص نسبت به دیگری چه کار خیری کرد؟ فقط پنج درصد. آن پنج درصد را هم خودش هم می‌برد. پنج درصد این درختکاری در منزل به دیگری می‌رسد و اگر - خدای ناکرده - کنیفی در همین منزل حفر بکند، تمام بوی بدش دامنگیر او و عائله او می‌شود. گاهی هم که باد بزند ممکن است رهگذر را برنجاند. این یک اصل قرآنی است. در سوره مبارکه «اسراء» فرمود حصر کرد: ﴿إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ﴾، آیه هفت سوره مبارکه «اسراء» این است این جزء حکمت الهی است: ﴿إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ﴾، این «لام» برای اختصاص است؛ یعنی کار مربوط به خود شماست. ﴿وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا﴾، اگر کار بد کردید این هم مخصوص خود شماست. این طور نیست که آن «لام» اول «لام» انتفاع باشد، «لام» دوم به قرینه مشاکله گفته باشد. یک وقت ما می‌گوییم این «له» اوست، «علیه» دیگری که گاهی به جای این «علی»، «لام» به کار برده می‌شود، برای اینکه مشاکل با اولی باشد، این از آن قبیل نیست. این طور نیست که اگر کار خوب کردید برای خودتان کردید، کار بد کردید به ضرر خود کردید؛ اما نفمود «فعلیها» به قرینه مشاکله! این «لام»، «لام» نفع نیست تا در قبالش «علی» باشد. این «لام»، «لام» اختصاص است؛ یعنی عمل مخصوص عامل است. ﴿إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَ إِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا﴾، کار مخصوص صاحب کار است همین! سخن از نفع و ضرر نیست، عمل مخصوص عامل است. چون عمل مخصوص عامل است، اگر چیزی از عمل به غیر می‌رسد «من

الخير أو الشر» می شود «بالعرض»؛ لذا هیچ ممکن نیست کسی از نظر حکمتی که قرآن به ما آموخت، به دیگری خیر برساند. اگر کسی می گوید من که خودم خانه داشتم نیازی نداشتم، ولی برای چند نفر خانه ساختم، این غفلت می کند. این ده ها برابر خودش می گیرد، سایه این کارهای خیر نصیب دیگری می شود. مگر فرمود: ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا﴾^۷ مگر فرمود: ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ امثالِهَا﴾^۸ اصل کلی را فرمود هر کاری که می کنید مخصوص خود شماست، این یک قانون کلی است. بعد این قانون کلی را در موارد گوناگون تبیین کرد؛ در بخش پایانی سوره مبارکه «بقره» آیه ۲۶۵ فرمود کسی که انفاق می کند درست است که دیگری موظف است حمد کند خدا را و شکرگزار او باشد: «من لم يشكر المخلوق لم يشكر الخالق»^۹، اما خود این شخص پایگاه خود را تثبیت کرده است، گذشته از آن اجرهای فراوانی که دارد. ﴿وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَثْبِيتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ﴾ آن گاه ﴿كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ﴾ که ﴿أَصَابَهَا وَايْلٌ﴾، «وابل»؛ یعنی باران فراوان درشت. گاهی نشد، ﴿فَطَلٌ﴾؛ باران کمرنگ، ضعیف. ﴿فَأَنْتَ أَكُلَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِنْ لَمْ يُصِبْهَا وَايْلٌ فَطَلٌ﴾. حالا اگر درختی آن قدرت را می داشت که از جا حرکت می کرد می رفت کنار نهر، یک سطل آب می گرفت می آورد به پای ریشه خودش می ریخت، این درخت باید به چه کسی منت بگذارد؟ بگوید من رفتم آب آوردم! این دارد ریشه خودش را تثبیت می کند، این حرف حکمت است خیلی ها نمی فهمند. فرمود هر کس هر انفاقی که بکند انفاق مالی باشد یک وقت است که کسی تلفنی از او برمی آید، کاری از او برمی آید، ﴿تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ﴾ است، «تواصوا بالخير» است. راه خیری به دیگری نشان می دهد، این یک ظرف آبی است که پای ریشه خودش ریخته، می شود ثابت قدم. در حوادث روزگار نمی لرزد، چون تثبیت شده است. این نباید بگوید من برای فلان کس کار کردم. این سایه کار خیر

۷. سوره نمل، آیه ۸۹؛ سوره قصص، آیه ۸۴.

۸. سوره انعام، آیه ۱۶۰.

۹. رک: وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۳۱۳.

به دیگری می‌رسد. فرمود: ﴿وَتُثْبِتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ﴾، آن وقت این پاداش دارد، در قیامت پاداش دارد برکات دیگر دارد؛ اما اساس کار این است که هر کار خیری که آدم انجام می‌دهد، پای درخت خود آب می‌ریزد. این می‌شود حکمت. فرمود ما این حرف‌ها را گفتیم، مؤمن می‌فهمد؛ اما منافق: ﴿وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا﴾، می‌گوید این غرامت است مگر من بیکارم! این را قرآن حق دارد که بگوید: ﴿فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ﴾، فرمود شما یک کار خیری دارید انجام می‌دهید. اگر تمام زندگی بین میلاد و مرگ بود که نیست، شما گفتارتان ممکن بود توجیه‌پذیر باشد؛ اما تازه اول زندگی است. این هفتاد سال یا هشتاد سال نسبت به هفتاد میلیارد یا هشتاد میلیارد اصلاً قابل قیاس نیست. او که میلیاردی نیست او ابد است. انسان برای ابد هست، یک موجود ابدی باید کار ابدی انجام بدهد. فرمود این حکمت‌ها را ما گفتیم، آنها متوجه نمی‌شوند. اینها خیال کردند می‌پوسند؛ اینها با مُردن از پوست به درمی‌آیند؛ لذا ﴿فَطَبَعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ﴾، اینها وضعشان این است.

پس «لام»، «لام» اختصاص است که در سوره «اسراء» فرمود. عمل مخصوص عامل است. کار بد کردیم، به قول فردوسی:

اگر بار خار است خود کشته‌ای *** وگر پرنیان است خود رشته‌ای^{۱۰}

یک وقت انسان دارد تیغ می‌رویاند، یک وقت دارد ابریشم‌بافی می‌کند. هر دو اگر نرم است برای خود اوست و اگر تیز است علیه اوست. این حرف را که جناب فردوسی گفته است غزالی می‌گوید من نتیجه نصایح چهل ساله خودم را در این بیت حکیم فردوسی یافته‌ام که:

اگر بار خار است خود کشته‌ای *** وگر پرنیان است خود رشته‌ای

۱۰. شاهنامه فردوسی، فریدون، بخش ۲۰.

بینید آن حکم فقهی را که ثواب دارد، فقهای ما می‌گویند این کار اگر زکات است واجب است، اگر صدقه مستحب است جزء نوافل است، این حکم فقهی بعد از آن حکمت است که ﴿تَثْبِيْتًا مِنْ اَنْفُسِهِمْ﴾، آن وقت ثوابش کذا و کذا و پاداشش کذا و کذاست. خود این درخت اگر بخواهد میوه بدهد، باید ثابت باشد. حالا خودش رفته زحمت کشیده، پای ریشه خودش آب ریخته، این نباید کسی را ممنوع کند. این اگر بخواهد سبز بشود، سبز بماند میوه بدهد، باید ریشه‌اش آب داشته باشد، فرمود: ﴿وَتَثْبِيْتًا مِنْ اَنْفُسِهِمْ﴾.

پرسش: ...

پاسخ: خود شخص در درجه اوّل استفاده می‌کند، سایه‌اش به دیگری می‌رسد. هیچ یعنی هیچ! هیچ ممکن نیست کسی بگوید من «بالذات» دارم برای دیگری کار خیر می‌کنم. این میوه اوست که به دیگری می‌رسد. این تا ریشه‌اش ثابت نشود و آبیاری نشود که میوه نمی‌دهد. این باید سبز باشد رشد بکند کامل بشود میوه بدهد تا دیگری میوه‌اش را بچیند. خود این درخت فرمود: ﴿وَتَثْبِيْتًا مِنْ اَنْفُسِهِمْ﴾، لذا در موارد امتحان این شخص نمی‌لغزد، چون خودش را ثابت کرد و امتحان داد. با خدای خود معامله می‌کرد. حادثه‌ای اگر پیش بیاید زود نمی‌لغزد، حرفی را زود نمی‌زند. اگر کسی اینها را نداشته باشد، بینید تشبیه قرآن کریم چیست؟ فرمود آنها که این را ندارند که ﴿لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا﴾، این مطالب را درک نمی‌کنند، ممکن است خودآرایی داشته باشند، جامه خوب در بکنند که همان روایت تحف العقول را قبلاً به عرض شما رسید که وقتی کسی با آن وضع وارد مدینه شد یک مرد مدنی گفت: «مَا أَعْقَلَ هَذَا؟» در تحف العقول هست که وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «مَهْ إِنَّ الْعَاقِلَ مَنْ وَحَّدَ اللَّهَ»^۱ این چه عقلی دارد؟ این خوب جامه در برمی‌کند، خوب خرامان خرامان راه

۱. تحف العقول، النص، ص ۵۴. «قَدِمَ الْمَدِيْنَةَ رَجُلٌ نَصْرَانِيٌّ مِنْ أَهْلِ نَجْرَانَ وَكَانَ فِيهِ بَيَانٌ وَلَهُ وَهَابٌ وَهَيْبَةٌ فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا أَغْفَلَ هَذَا النَّصْرَانِيَّ فَرَجَرَ الْقَائِلَ وَقَالَ مَهْ إِنَّ الْعَاقِلَ مَنْ وَحَّدَ اللَّهَ وَعَمِلَ بِطَاعَتِهِ».

راه می‌رود، یک حیات گیاهی دارد. این هنوز حیوان نشد تا بشود انسان. یک عده حیات گیاهی دارند؛ یعنی خوب غذا می‌خورند، خوب تنومند می‌شوند خوب جامه در بر می‌کنند و دیگر هیچ! جوانی که در این مسیر نیست در بجهوحه جوانی همین سه تا کار را دارد؛ خوب غذا می‌خورد، خوب تنومند می‌شود، خوب جامه در بر می‌کند، مثل یک درخت؛ لذا فرمود اینها را اگر ما بخواهیم برای شما معرفی کنیم، اینها ﴿كَأَنَّهُمْ خُشْبٌ مُسَدَّدٌ﴾، آن روز از این قبیل یا نبود یا کم بود. الآن ببینید در این لباس فروشی‌ها تنظیم می‌کنند یک لباس خوب به بدنش می‌گذارند این را به دیوار تکیه می‌دهند، فرمود اینها این طور هستند. این مانکن‌ها و اینها همین‌طور هستند. ﴿كَأَنَّهُمْ خُشْبٌ مُسَدَّدٌ﴾؛ مثل یک چوب خشکی هستند که یکجا تکیه می‌کنند. الآن در این لباس فروشی‌ها یک مجسمه زیبایی درست می‌کنند، جامه‌ای در بر می‌کنند و به دیوار تکیه می‌دهند. فرمود اینها همین هستند. شما غیر از این هیکل، غیر از آن لباس، غیر از آن قیافه ظاهری را برداری، چیزی نیست. این تعبیر قرآن است که می‌دانید اصلاً باطل در حریم قرآن کریم راه ندارد.

پرسش: عمل معصوم هم این گونه هست؟

پاسخ: عمل معصوم آن جایی که بنا شد معصومانه رفتار بکنند بله؛ اما آن جایی که بنا شد اسوه ما باشند که فرمایش مرحوم کاشف الغطاء قبلاً باز شد که علم غیب باعث نمی‌شود که اینها برابر علم غیب و قدرت غیب کار بکنند.^۱ اگر برابر علم غیب و قدرت غیب کار می‌کردند که کسی نمی‌توانست دست اینها را ببندد سقیفه درست کند. فرمایش کاشف الغطاء این باید در اصول ما بیاید، در بحث علم که علم حجت است بیاید که علم غیب مگر در

۱. کشف الغطاء عن مبهمات الشریعة الغراء (ط - الحدیث)، ج ۳، ص ۱۱۳ و ۱۱۴؛ «أن الأحكام الشرعیة تدور مدار الحالة البشريّة، دون المَنح الإلهیّة. فجهادهم و أمرهم بالمعروف و نهیهم عن المنکر إنّما مدارها على قدرة البشر و لذلك حملوا السلاح و أمروا أصحابهم بحمله و كان منهم الجریح و القتل، و كثير من الأنبياء و الأوصياء دخلوا في حزب الشهداء و لا يلزمهم دفع الأعداء بالقدرة الإلهیّة و لا بالدّعاء و لا يلزمهم البناء على العلم الإلهی و إنّما تدور تكالیفهم مدار العلم البشري. فلا يجب عليهم حفظ النفس من التلف مع العلم بوقته من الله تعالى، فعلم سيّد الأوصياء بأنّ ابن ملجَم قاتله و علم سيّد الشهداء عَلَيْهِ السَّلَام بأنّ الشمر لعنه الله قاتله مثلاً مع تعيين الوقت لا يوجب عليهما التحفظ، و ترك الوصول إلى محلّ القتل».

مواردی که خود معصوم (سلام الله علیه) صلاح بداند، منشأ فقهی نیست که دیگر ما از این به بعد هزینه شهید جاوید و امثال شهید جاوید را ندهیم. به هر حال مرحوم کاشف الغطای بزرگ در همان کشف الغطاء دارد که سیدالشهداء (سلام الله علیه) مثل روز روشن می دانست جریان کربلا را، وجود مبارک علی بن ابیطالب مثل روز روشن می دانست جریان نوزده ماه مبارک رمضان که چه وقت ضربت می خورد و چه وقت شهید می شود؛ اما علم غیب سند فقهی نیست. اگر وجود مبارک حضرت امیر می خواست با آن علم غیب عمل بکند که سقیفه پیدا نمی شد. با این کار نمی توانند الگو باشند برای ما. این حرف حتماً باید از کشف الغطاء به اصول بیاید در بحث قطع، علمی حجت است که علم عادی باشد، علم غیب سند فقهی نیست مگر در مواردی که خود آنها ضرورت بدانند، حفظ دین بدانند، حفظ ناموس بدانند و مانند آن.

پرسش: یعنی دیگران را هدایت کرده، ولی خودش ...؟

پاسخ: این از جای دیگر گرفته، ببینید یک بیان نورانی حضرت ائمه دارند درباره اینکه برخی ها که در مسیر ولایت نیستند کار خیری که انجام دادند تمام ثواب در نامه اعمال شیعیان نوشته می شود. این حرف گفتنش در محافل عمومی نه آسان است و نه مصلحت؛ اما استدلال حضرت را ببینید به چه کردند. استدلال حضرت این است که این کار خیر هر جا در عالم پیدا بشود برای ماست، این غاصبانه گرفته است. بعد به این آیه سوره مبارکه «یوسف» استدلال می کند، می فرماید: ﴿إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعًا عِنْدَهُ﴾؛ ما کسی را می گیریم که متاع ما پیش او باشد. این متاع برای ماست. اصلش این است که هر کار خیری که بیگانه انجام بدهد ثوابش نصیب شیعیان ما می شود، برای اینکه این از جای دیگر گرفته، برای او نیست این کار. این حرف برای او نیست، این حرف برای ماست، این کار برای ماست. این یک تحلیل می خواهد به این آیه هم حضرت استدلال می کند که ﴿إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعًا

عِنْدَهُ»، ما مالمان را گرفتیم. این نه قابل فهم عادی است، نه قابل طرح است که چگونه اگر مخالفی چهار تا کار خیر بکند، این را به حساب شیعه‌ها می‌نویسند؟ ولی منظور این است که این کار برای او نبود، این از جایی امانت گرفته و به جای امانت صرف کرده، نه به آن معتقد بود و نه قصد قربتی داشت نه قصد ارشادی داشت. از زبانش درآمده. این است که می‌گویند: «خُذِ الْحِكْمَةَ اِنِّي كَانَتْ فَاِنَّ الْحِكْمَةَ تَكُونُ فِي صَدْرِ الْمُنَافِقِ»^۱ در همان روایات دارد به اینکه این کلمه حکیمانه‌ای که منافق در جایی شنیده یا جایی خوانده، این در ذهنش هست ولی می‌غلطد، به هر حال از زبانش در می‌آید فوراً بگیر بنوس او که از آن استفاده نمی‌کند. این روایت که دارد: «خُذِ الْحِكْمَةَ اِنِّي كَانَتْ فَاِنَّ الْحِكْمَةَ تَكُونُ فِي صَدْرِ الْمُنَافِقِ»، در ذیل آن این استدلال هست؛ مثل اینکه مال گوهر گم شده‌ای که یک آدم سفیهی پیدا کرده در دستش هست بازی می‌کند. فرمود این در درونش می‌غلطد به هر حال از زبانش بیرون می‌آید فوراً یادداشت کن، این به درد او نمی‌خورد، این برای او نیست. وگرنه منافق که حکمت ندارد تا «خُذِ الْحِكْمَةَ اِنِّي كَانَتْ فَاِنَّ الْحِكْمَةَ تَكُونُ فِي صَدْرِ الْمُنَافِقِ».

پرسش: کسی که - معاذالله - از حرام متولد می‌شود، بالاصل کس دیگری به او ضرر وارد کرده.

پاسخ: بله، در این دنیا راه برای کسانی که متولد از راه حرام شدند هم باز است. در همین دنیا ﴿يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ﴾^۲ است. شما ببینید بدترین کودها به بهترین گل‌ها تبدیل می‌شود، اینجا جای توبه است آن اختیار را خدا داد. هیچ کس را خدا مجبور خلق نکرد اختیار داد به او فهماند که از راه بد آمدی و راه توبه هم باز است. این می‌تواند توبه کند. همین بت‌پرست‌ها بودند که سالیان متمادی در برابر بت سجده می‌کردند، برای بت مبارزه می‌کردند، غارتگری می‌کردند، بعد شدند جزء مؤمنین خالص. دنیا جای ﴿يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ﴾ هست چه

۱. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، حکمت ۷۷.

۲. سوره فرقان، آیه ۷۰.

اینکه - معاذ الله - جای ارتداد و اینها هم هست. ما تا نفس می کشیم مختارانه نفس می کشیم. راه برای باز شدن هست؛ منتها البته اگر کسی از منبسط سوء به درآمده، توفیق اینکه به آن درجات خیلی عالیه برسد بسیار کم است اما به هر حال می تواند اهل بهشت باشد. فرمود: ﴿اتَّخِذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً﴾؛ سپر به دست وارد میدان شدند. ﴿فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾، چرا؟ چون ظاهراً ایمان آوردند، یک؛ باطناً کافر هستند، دو؛ آن گاه خدا توفیق فهم را از اینها گرفته. در بخش هایی از مربوط به صحنه معاد دارد اینها که وقتی وارد قیامت می شوند طوری است که ﴿أَفَنِدُّهُمْ هَوَاءً﴾؛^۳ یعنی قلب های اینها خالی است چیزی در دلشان نیست با ظرف خالی می آیند. ﴿أَفَنِدُّهُمْ هَوَاءً﴾؛ دلشان خالی است، چون یک بیان نورانی امام مجتبی (سلام الله علیه) دارد که مرحوم کلینی (رضوان الله تعالی علیه) نقل کرد، فرمود: «كُونُوا أَوْعِيَةَ الْعِلْمِ وَ مَصَابِيحَ الْهُدَى»؛^۴ این دو تا اصل را مرحوم کلینی از وجود مبارک آن حضرت نقل کرد. فرمود تا می توانید این ظرفتان را پر کنید، خالی نباشد. نگوئید من فارغ التحصیل شدم، نگوئید من ستم گذشته تا نفس می کشیم درس و بحث. «كُونُوا أَوْعِيَةَ الْعِلْمِ»؛ پر کنید! «وعاء»؛ یعنی ظرف. جانتان را پر از علوم اهل بیت کنید، این یک؛ و نگوئید من مشغول مطالعه هستم، من دارم فکر می کنم، من دارم کتاب می نویسم. بله کتاب بنویس؛ اما برای دیگران. چهار تا کلمه حرف هم بزن، چهار تا خطبه هم بخوان، چهار تا نماز جماعت هم بخوان، چهار تا جلسه قرائت هم داشته باشد. «كُونُوا أَوْعِيَةَ الْعِلْمِ وَ مَصَابِيحَ الْهُدَى»، نگوئید «مصابیح الهدی» حسین بن علی است، بله او مصباح آسمانی است مثل آفتاب؛ اما شما ستاره ای باشید در کنار آن آسمان. شما هم چراغ هدایت باشید، بعد می شوید سفینه نجات. به همین علمایی که در دنیا مشکل عده ای را حل کردند آنها را به راه آوردند، در قیامت همین عالم بزرگوار که اهل بهشت است و دارد بهشت می رود، به او می گویند: «قِفْ تَشْفَعْ

۳. سوره ابراهیم، آیه ۴۳.

۴. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۳۰۱.

لِلنَّاسِ»^۵ تشریف داشته باش، صبر بکن، آن شاگردانی که تربیت کردی، می‌توانی از آنها شفاعت کنی، شفاعت تو هم مقبول است. «قِفْ تَشْفَعْ لِلنَّاسِ». «مُشَفَّعٌ» آن شفیع است که شفاعتش مقبول باشد، این در صلوات هر روز ماه پربرکت شعبان: «شَفِيعًا مُشَفَّعًا»^۶ یعنی همین! شفیع است که شفاعتش مقبول است می‌گویند شفیع مشفع. عالم می‌تواند شفیع مشفع باشد. فرمود: «كُونُوا أَوْعِيَةَ الْعِلْمِ وَ مَصَابِيحَ الْهُدَى»، چراغ هدایت. این دنیا جا برای این است، حالا اگر کسی از منبسط سوء به درآمده، او هم اهل نجات می‌شود؛ منتها حالا به درجات عالیه شاید نرسد. فرمود اگر این کار را کردید آنها به مقصد می‌رسند گرچه منافقین طرفی نمی‌بندند. ﴿وَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَ إِن يَقُولُوا تَسْمَعُ﴾؛ قیافه‌های آنها خیلی دلپذیر و دلنشین، حرف‌هایشان خیلی اتوکشیده و آهنگین؛ اما ﴿كَانَتْهُمْ حُشْبٌ مُسْتَدَّةٌ﴾؛ مثل چوب‌های تراشیده هستند که در این لباس فروشی‌ها به جایی تکیه داده هستند، همین! جانی ندارند اینها، چون درونشان خالی است تا حادثه‌ای پیش می‌آید اینها می‌ترسند، چون تبهکار هستند. هم تبهکار هستند هم قدرت دفاعی ندارند؛ مثل این مجسمه‌ها، تا یک گوشه این مغازه تکان بخورد، اینها می‌لرزند اول چیزی که می‌افتد همین‌ها هستند. ﴿كَانَتْهُمْ حُشْبٌ مُسْتَدَّةٌ يَحْسُبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ﴾؛ هر حادثه‌ای که پیش بیاید، اینها اول می‌ترسند، چون خیانتکار هستند. بعد می‌فرماید: ﴿هُمْ الْعَدُوُّ﴾، این «الف» و «لام» نشانه این است که اینها کاملاً در عداوت آماده هستند، برای اینکه قیافه خوبی دارند، یک؛ زبان چرم و نرم دارند، دو؛ باطن گزنده دارند، سه؛ کسی هم اینها را نمی‌شناسد، چهار. فرمود: ﴿هُمْ الْعَدُوُّ فَاحْذَرُهُمْ قَاتِلَهُمُ اللَّهُ اَنَّى يُؤْفَكُونَ﴾، اینها کجا می‌خواهند بروند خدا باید به جنگ اینها بیفتد. یک وقت می‌گوییم: «قتلهم الله» این مبارزه دو طرف را نشان نمی‌دهد؛ اما وقتی

۵. علل الشرائع، ج ۲، ص ۳۹۴.

۶. مصباح المتعبد و سلاح المتعبد، ج ۲، ص ۸۲۹.

گفتیم: ﴿قَاتِلْهُمْ اللَّهُ﴾، این خطر بدتر را نشان می‌دهد. ﴿قَاتِلْهُمْ اللَّهُ اَنّی يُؤَفِّكُونَ﴾، کجا دارند می‌روند؟ مثل ﴿فَاَیْنَ تَذْهَبُونَ﴾^۱ اصلاً نمی‌دانند که کجا دارند می‌روند. «أَعَاذَنَا اللَّهُ مِنْ شَرِّهِ أَنْفُسَنَا».

«و الحمد لله رب العالمین»